

نگاهی به نقد نوین در ایران

از مواضع و نصایح سعدی تاکریتیکا آخوندزاده

نقد در جایگاه نظر و داوری می تواند به عنوان ابزاری برای تغییر و بهبود مورد استفاده قرار بگیرد و نقش مثبت و سازنده‌ای از خود به نمایش بگذارد. قبل از نقد دیگری، باید از خود پرسیم که هدف ما از نقد چیست و آیا پیامد آن مثبت و نتیجه ارزشمندی به دنبال خواهد داشت؟ ما معمولاً به سرعت دست به انتقاد می‌زنیم؛ و خود را در مقام قاضی قرار می‌دهیم و دیگری را محکوم می‌کنیم، بدون هیچ تامل، درک و آگاهی، هنگامی که آدمی دیگری را مورد انتقاد قرار می‌دهد، واکنش‌های دفاعی فرد را برمی‌انگیزد تا در مقابل نقد بایستد و یکوشد آن را توجیه و در صورت امکان نفی کند. چنین واکنشی که بلافاصله بعد از شنیدن نقد صورت می‌گیرد، تنها از روی خشم و ناآگاهی نسبت به نقد و هدف آن یا در مواردی حتی شخص منتقد است. در این شرایط فرد قادر به دریافت صحیح نقد و تامل در باب آن نیست، به علاوه گاه انتقاد از سوی فرد، خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناآگاهانه، سبب نمود نوعی میل برتری و اثبات هوش و تمایل به تحقیر دیگری که مورد انتقاد واقع شده است، می‌شود.نقص و کمبودهای ما همیشه بیشتر از ویژگی‌های مثبت ما قابل دید و مشاهده است. در نتیجه ما همواره می‌توانیم در نقش نقاد یا مورد انتقاد واقع شویم. یون نیب و کیفیت نقد می‌تواند در پذیرش و عدم پذیرش آن بسیار موثر باشد. با این همه نقد در دید بسیاری از مردم به عنوان عملی منفی و مضموم تلقی می‌شود که نتیجه‌ای جز یأس و ناامیدی در فرد ندارد، به همین دلیل افراد در مقابل هر نقدی، هر چند کوچک و جزئی، دست به جبهه‌گیری و برخوردی بزرگ می‌زنند.اما آیا می‌شود از انتقاد چشم‌پوشی کرد چون افراد در مقابل آن شدیداً ایستادگی می‌کنند؟
میرزا فتحعلی آخوندزاده از فن نقد به عنوان نیرومندترین ابزار برای بهبود وضع انسانی یاد و بیان می‌کند در برابر مسائل انتقادی اطرافمان نه سکوت جایی است و نه چشم‌پوشی از نقد به دلیل تعرضی که شاید به دنبال داشته باشد. در زیر نگاه مختصری به آرا و احوال میرزا فتحعلی آخوندزاده به عنوان نخستین پدیدآورنده نقد نوین در ایران می‌اندازیم:
خدااینابا چه عصری است، این چه زمانه‌ای است؟ مرد از قدر و قیمت افتاده، نه سوازی به کار می‌خورد، نه تیراندازی طالب دارد، نه جوانی را قیمتی مانده است و نه بهادری را احرمتی باقی است. مثل زن‌ها باید صبیح تا شام و از شام تا بامداد میان ال‌اچیق مجبوس باشی، آدم از کجا دیگر زندگانی بکند، یونک باید پیدا نماید، دولت دست بیارود. روزهای گذشته، دوره‌های پیش، میان هر هفته یا ماهی یک‌دفعه لال‌ل آدم کاروانی می‌چاپید، اردویی می‌زد، چاپوانی می‌کرد. حال نه کاروانی می‌توان چاپید، نه اردویی داغان توان کرد، نه جنگ قربلباشی نه دعوائ عثمانی بکشی.اگر بخوای نوکر هم بشوی به جنگ بربری، باید سر این لرگی‌های لات و لوت بروی. اگر به هزار زحمت یکی را از سوراخ کوه‌ها دربروی جز انبان کهنه و لوله شکسته چیز دیگر به دست نخواهد افتاد. کو دعوائ قربلباش و عثمانی [که] همه قراباغ را با طلا و نقره پر کنند. امثال ما مردمان نجیب را به لقمه نانی راهنمایی برمایید، کار و شغلی بدهید که نان و آشی داشته باشد. گفت: حیدر بیگ زراعت بکن، باغ بکار، داد و ستد برو، خرید و فروخت بکن... گفتن: پدر من قربان‌بیگ، خدا رحمتش کند، این کارها را نکرده است، من هم که پسر او هستم هرگز از این کارها نخواهم کرد. اخمش را ریخته، روش را بر گردانده، اسبش را هی کرد و رفت. صفربیگ این حرف‌ها فایده ندارد. آدم که گوشت دزدی نخورد، اسب سوار نشود، از زندگانی خود چه لذت می‌برد؟...

سرگذشت مرد خسیس / میرزا فتحعلی آخوندزاده

میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۵۷–۱۱۹۱ خورشیدی) در کنار میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۶–۱۳۳۲ خورشیدی) شاید از نخستین منورالفکرانی بودند که دست به نقد جدی آثار ادبی و فرهنگی عصر خویش زدند. آنها کوشیدند جغرافیای بیان انتقادی‌ای را که از آغاز تنها در این سرزمین در حیطه شهریار و شهرداری، آن هم خیلی کوچک، خلاصه شده بود، فریضت کنند و تسلط قوی‌تری ببخشند. نقد ادبی به عنوان یکی از محصولات تجربه تجدد در ایران، سابقه‌ای دیرینه دارد که به اواخر حکومت سلسله قاجار در ایران برمی‌گردد. گذر زمان و تحولات فرهنگی و اجتماعی در عصر قاجار، پیش از انقلاب مشروطیت در عرصه‌های گوناگون به ویژه فرهنگ، ادب و آشنایی روشنفکران ایرانی با مبادی فرهنگ، تمدن و در کل علوم انسانی جدید سبب شکل‌گیری افکار و گفتمان نو و تازه‌ای شد که لازمه آن، تغییر، اصلاح و به معنای دقیق آن به بیان میرزا فتحعلی آخوندزاده باید همه چیز را مورد انتقاد قرار داد. میرزا فتحعلی آخوندزاده در سال ۱۱۹۱ خورشیدی در شهر نوخ زاده شد. او در کودکی نخست شروع به آموختن قرآن و سپس کتب ساده و آموزشی به زبان فارسی و عربی کرد. مدتی بعد همراه با خانواده خویش به شهر گنجه سفر کرد و در آنجا اقامت گزید. وی در این شهر، نزد میرزا شفیع گنجوی تربیت ادبی یافت و مشق خط نستعلیق و تحصیل علم و معرفت کرد. مدتی بعد به نوخه برگشت و در آنجا به مدت یک سال به آموختن زبان روسی مشغول شد. سپس به تقلیس سفر کرد و تا آخر عمر در آن شهر به سر برد. شهر تقلیس در آن روزگار، محفل بسیاری از روشنفکران ادبی بود. او در تقلیس به مطالعه آثار شاعران و نویسندگان بزرگ روسی پرداخت. وی در آنجا شش نمایشنامه با نام‌های وزیر خان لنکران، خرس فولدوربسان (زرافکن)، مرد خسیس، وکلای مرافعه، موسی ژوردان و ملابراهیم خلیل کیمیاگر، تصنیف کرد، و سپس حکایت یوسف شاه را به زبان ترکی نوشت که با استقبال خوبی مواجه شد. نمایشنامه‌های او از لحاظ ارزش‌های ادبی و جنبه‌های انتقادی و اجتماعی در سطح بسیار بالایی بود به طوری که می‌توان آن را با آثار مولیر و گوگول هم‌طراز قرار داد. او همچنین جزوهای در باب تغییر الفبای زبان اسلامی- فارسی تهیه کرد و دلایل خود را نیز در آن بیان کرد، اما به دلایل مختلفی مورد توجه مسئولان وقت قرار نگرفت. پس از آن آزادیخواه و مبارز یاد می‌شود که در تمام دوران زندگی خود به مطالعه و تحصیل پرداخت بتواند یا قلم خود به خلق آثار بی‌بردارد که شاید چارل‌دانه‌باشی باشد برای رهایی کشوری از شر استبدادی فرهنگ‌سوز، عقب‌افتاده و ضدترقی.

اندیشه میرزا فتحعلی آخوندزاده اندیشه‌های مترقی، انتقادی و اصلاح‌گرایانه بود که در تمام آثار او به ویژه نمایشنامه‌هایش به خوبی مشخص است. هدف او استفاده از زبانی آسان‌فهم، عامیانه و گاه طنزآمیز است، رای نقد و بررسی محصولات ادبی و فرهنگی عصر خویش و تزریق آگاهی در میان مردمی که در خواب غفلت و ناآگاهی به سر می‌بردند؛ آگاهی برای حرکت به سمت پیشرفت و تغییر در شرایطی که در آن خفقان در تمامی حوزه‌ها از ادبیات و فرهنگ گرفته تا موسیقی موج می‌زند. میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین از مبارزان بزرگ ایران که تحت تاثیر اندیشه‌های اسانگرایانه آخوندزاده قرار گرفته بود، درباره او می‌گوید: «میرزا فتحعلی آخوندزاده نخستین هشارهنده انقلاب مشروطیت ایران بود. آثار او در دبیرای ملل ایران از خواب غفلت، نقش و اهمیتی حتی به مراتب موثرتر از صوراسرائیل داشت. این متفکر میهن‌دوست، مترقی و انسان نجیب، در واقع معلم و پیشوای همه مبارزان و آزادیخواهان بود» در وضعیتی که ظلم و ستم در میان مردم پیدای می‌کرد و تنها گفتمان زنده و رایج، گفتمان دستگاه قدرت بود، برای بهبود و از بین بردن فساد و عقب‌ماندگی و ایجاد نطفه امید در دل مردم شاید بهترین ابزار حربه انتقاد بود؛ انتقادی که در قالب نمایشنامه و با بیانی طنزآمیز بروز پیدا می‌کرد تا تأثیری عمیق‌تر داشته باشد و مخاطبان بیشتری را به سمت خود جذب کند. میرزا فتحعلی آخوندزاده در مقاله کریتیکا به تعریف فن نقد و اسلوب آن می‌پردازد. او بیان می‌کند که فن نقد با آنچه در ادبیات مرسوم ما یعنی پند، نصیحت و موعظه رایج است، متفاوت است و ویژگی‌های دیگری دارد. آخوندزاده در این مقاله به کارایی و اهمیت فن نقد در مقابل عدم کارایی و منفعل بودن پند و نصیحت می‌پردازد. میرزا فتحعلی آخوندزاده درباره فن نقد می‌گوید: «کریتیکایی عیب‌گیری بی‌سرزنش و بی‌استهزاوی تمسخر نوشته نمی‌شود. مکتوبات کمال‌الدوله کریتیکاست، مواضع و نصایح نیست. حتی که نه به رسم کریتیکا بلکه به رسم موعظه و نصیحت و مشفقانه و پدانه نوشته شود در طبایع بشریه بعد از عادت آسان به بدکاری هرگز تاثیر نخواهد داشت بلکه طبیعت بشریه همیشه از خولدن و شنیدن مواضع و نصایح نفرت دارد. اما طبایع به خولدن کریتیکا حریص است. اگر نصایح و مواضع موثر می‌شد گلستان و بوستان شیخ سعدی رحمتانه من اوله ای آخره وعظ و نصیحت است. پس چراهل ایران در مدت ۶۰۰ سال هرگز ملثفت مواضع و نصایح او نیستند؟» او می‌کوشد از گفت‌وگوی رایج درباره صنایع ادبی در حوزه ادبیات خارج شود و توجه خود را بیشتر به موضوع و نحوه بیان معطوف سازد. این مقاله تنها همان مربوط به نقد ادبی نمی‌شود بلکه کلی‌تر است و چارچوب وسیع‌تری دارد. با توجه به آنچه در اطراف خود می‌بیند، طرح انتقاد اجتماعی و اخلاقی را مطرح می‌سازد و ویژگی‌های نقد عینی را جایگزین ویژگی‌های نقد مبهم و ذهنی می‌کند. وی شرط لازم و ضروری در نقد را آگاهی و شناخت کافی می‌داند و هدف نقد را تسکین ر رسیدن به حقیقتی می‌داند که با کمک استدلال و دلایل مرتبط و مستند صورت گرفته است.

۱- یحیی آری‌پور، **از صبا تا نیما، ج اول**

فرهنگ ایرانی

محمد رضا یوسفی

محمد ارکان زاده‌میزدی

جهانگیر کوثری از گزارشگران خبره فوتبال در سال‌های پیش از ظهور گزارشگران جریان فعلی فوتبال در تلویزیون است. او در **تلویزیون برنامه ورزش از نگاه دو» را اجرا می‌کند** که به نوعی رقیبی برای برنامه **۹۰ محسوب می‌شود**. او تهیه‌کننده سینما نیز هست و در دفتر سینمایی‌اش با **او درباره نقدپذیری میان فوتبالیست‌ها و زمینه‌های نقد فوتبالی گفت‌وگو کرده‌ایم**.

— — —

–در حوزه فوتبال و ورزش انتقاد کردن خیلی راحت‌تر از حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی است. شما هم که در برنامه‌های ورزشی رسانه‌ها حضور دارید، این آزادی در انتقاد را حس می‌کنید؟
ابتدا مقدمه‌ای عرض کنم. من فکر می‌کنم معیارهای فرهنگی و ورزشی رشته ورزشی فوتبال فراموش شده است. یعنی فوتبال را هیاهو، هیجانات، رقابت‌ها، فریادها و هوراها وارد ایران شد. آنهایی که این پدیده را وارد ایران کردند خیلی تنگ‌نظر بودند یا اینکه ندیدند این ورزش یک پدیده اجتماعی است و روی پایه‌های اجتماعی جامعه دارد حرکت می‌کند و نیاز به زیربناهای جامعه دارد. فرهنگی دارد. آنها توجه نداشتند تأثیرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جامعه دارد و می‌تواند روی جغرافیای ایران تأثیر مثبتی بگذارد و عاملی شود که در جلوگیری از خیلی از اتفاقات این ۸۰، ۹۰ سال گذشته ایران داشته باشد. به همین دلیل ما می‌بینیم با فوتبال در این هشت دهه برخورد بسیار نازیلی صورت می‌گیرد و به دلیل اینکه به نسل‌های جوان‌تر درست معرفی نشده است آن هیجانات، رقابت‌ها و قهرمانی و پیروز شدن با هر وسیله‌ای بیشتر جا افتاده است تا اینکه به آن با دیدی اجتماعی نگریسته شود. متأسفانه به هر دلیلی در سال‌های گذشته شدت این مشکل بسیار بیشتر شده است. به دلیل نبود سرگرمی کافی نسل جوان، نبود مراکز فرهنگی کافی برای گرایش به سمت هنرهای دیگر و چیزهایی غیر از فوتبال همه سعی کرده‌اند به هر نحوی به سمت فوتبال بیایند و خودشان را معرفی کنند. کمبودهای اجتماعی و اقتصادی در سطح وسیع جامعه نیز افتاده است و کسانی به آرم‌های اقتصادی، اجتماعی و شغل و حرفه و فن برایشان دور بوده، سعی کرده‌اند با فوتبالیست شدن جوری خودشان را ارضا کنند و کمبوها را جبران کنند. در واقع آنها می‌خواستند خلاهای اجتماعی را در فوتبال جبران کنند. این افتاق اقتصادی در سطح وسیع جامعه نیز افتاده است و کسانی که به عنوان تماشاگر در سطح وسیعی می‌روند به استادیوم‌ها و فوتبال را نگاه می‌کنند تمام کمبودهای اجتماعی خود را در موفقیت تیم ملی کشورشان می‌بینند. اینها در ورزش‌های انفرادی خودمان تعریف گسترده و معنادار برای خود داشته است یعنی وقتی تختی می‌رفت و یک مسابقه کشتی پیروز می‌شد یکسری مردم عامی جامعه تمام کمبودهای اجتماعی خود را با پیروزی این فرد جبران‌شده می‌دیدند.برای همین به استادیوم‌ها می‌رفتند و برای قهرمان‌های ملی خودشان شعار می‌دادند و حتی آنها را با افسانه و اسطوره پیوند می‌زدند. مثلاً شعار می‌دادند: «رستم دستان کیه، غلام‌رضا ختیه». این شعارها از دل جامعه می‌آمد و ریشه در خواسته‌های مردم داشت یا مثلاً وقتی اسرائیل را دو بر یک می‌بریم مردمی که از استادیوم امجدیه بیرون آمده‌اند (در خیابان مفتح فعلی) شعار می‌دهند «ایرانی تنت سلامت، تیم ما پیروز در آمد». این یک شعار ناسیونالیستی صرف و محکم است. این شعاری است که ریشه در خود جامعه دارد. حتی اعتراضات آنها هم در شعارهای فوتبالی تجلی پیدا می‌کند. به دلیل خط انحرافی فوتبال در سال‌های اخیر و رشد قارچ‌گونه بسیاری از مطبوعات ورزشی و نبود تجهیزات سخت‌افزاری سرگرم‌کننده کافی برای جوانان جامعه، نیاز به قهرمان به وجود می‌آید. جوان‌های ما قهرمانان اجتماعی کم دارند و آن را در فوتبال جست‌وجو می‌کنند. حتی آنها قهرمان سینمایی هم کم دارند. آنها مجبورند به سمت قهرمان‌های کوتاه‌تر بروند. آنها برای فلان فوتبالیست چنان شعارهایی می‌دهند که انگار او اسطوره مطلق فوتبال است. حالا جامعه

جهانگیر کوثری:

محمد رضا یوسفی

محمد ارکان زاده‌میزدی

ما با این قهرمان‌ها که کامل هم نیستند، به کجا می‌خواهند بروند؟ همه این مسائل به این بازمی‌گردد که فوتبال یک پدیده اجتماعی است. اگر جامعه اوضاع مناسبی داشته باشد، پدیده‌های روبنایی‌اش هم خوب است. وقتی جامعه‌ای متحد باشد، فوتبالش هم متحد و موفق است. این در اشکال دیگر ورزش هم کاملاً قابل لمس است یعنی کاملاً می‌توان نشانه‌های واردگی مردم را در فوتبال‌شان دید. حالا به اینجا می‌رسیم که بگوییم اگر انتقاد از فوتبال راحت‌تر شد، به این دلیل است که هنوز کانال‌های منتهی به فوتبال باز است. اینکه کانال‌های منتهی به مساله مثلاً اقتصاد برای مردم ما پیچیده است، اما چون راحت‌ترین مسیر برای رسیدن به خواسته‌های آنها در فوتبال است اظهارنظر در فوتبال بسیار راحت انجام می‌شود. یا شاید بتوانیم بگوییم تنها جایی که مردم می‌توانند دور هم جمع شوند و خواسته‌های ورزشی خود را بیان کنند، ورزشگاه‌هاست. در ورزشگاه‌ها، وقتی مردم دور هم جمع می‌شوند و یک مساله را فریاد می‌زنند، احساس می‌کنند همه پشتیبان هم هستند و هر چه بخواهند به فوتبال می‌توانند بگویند. این قضیه تسری پیدا می‌کند به مطبوعات ورزشی.

وقتی سطح کیفی و فرهنگی فوتبال پایین می‌آید، سطح انتقاد در مطبوعات ما هم پایین می‌آید. – **می‌توان گفت هر بیننده بازی فوتبال یک کارشناس فوتبال هم هست و می‌تواند درباره آن اظهار نظر کند.**

من فکر می‌کنم از لحاظ کمی فوتبال ما دچار یک رشد کاذب و عمومی شده است که همه در آن تصور می‌کنند کارشناس فوتبال هستند. ولی از لحاظ کیفی درست همان شرایطی را دارد که کارشناسان، منتقدان و مجریان فوتبال دچار آن هستند. یعنی سطح تمام این مسائلی که مربوط به فوتبال است، پایین است. الان فصل جام جهانی است و نزدیک به ۴۰ تا ۵۰ کارشناس در برنامه‌های بخش بازی‌های فوتبال حضور پیدا کرده‌اند. هیچ کدام از این کارشناسان نتوانسته‌اند از نظر فنی، برداشت خود را از فوتبالی که دارد بخش می‌شود، بیان کنند و مردم را یک گام جلو ببرند و از فوتبال به مردم چیزی یاد بدهند. به جز یک نفر که تا حدودی توانسته اطلاعات خوبی را منتقل کند، من موردی را سراغ ندارم. حتی گزارش بازی‌ها نیز کیفیت مناسب را ندارد. اینها گزارش‌هایی نیست که خون و روح فوتبال در آن جاری باشد. واژه‌بندی



فرهنگ ورزش

در کنفرانس‌های خبری پس از بازی‌های لیگ بر تر تردید. می‌بینیم مربی‌ها در جواب انتقادهای خبرنگاران به شدت پرخاش می‌کنند یا خبرنگارانی سوال‌های خیلی عجیب و غریبی از مربی‌ها می‌پرسند. **چرا این آزادی بیان و انتقاد در فوتبال به پیشرفت نینجامیده است؟**
این نتیجه نزول کیفیت فرهنگ در ورزش ماست. وقتی فرهنگ نزول می‌کند، دوران افت پدیده‌ها فرامی‌رسد. این مساله مصداق‌های خیلی زیاد تاریخی حتی در انقلاب فرانسه دارد. وقتی مشکلات اساسی برای مردم وجود دارد، طبیعی است که در فوتبال که پدیده عام‌پسندی است، شرایط انتقاد و انتقادگر و انتقادپذیر با هم نزول می‌کند. اگر شرایط طبیعی باشد، اتفاقات هم طبیعی رخ می‌دهند. مثالی بزنم از فوتبال لهستان. برای چند دهه مردم لهستان بهترین تماشاگران فوتبال شناخته می‌شدند. هیچ حریفی بین تماشاگران لهستان در استادیوم و زمین فوتبال وجود نداشت و اولین ردیف هم مردم منتقد شده‌اند.

–حوزه فوتبال حوزه‌ای است که در آن آزادی انتقاد تقریباً وجود دارد. اما این انتقاد به پیشرفتی منجر نشده است. وتیرین این پیشرفت نکردن را می‌توان
ورزشگاه، هم‌سطح زمین فوتبال بود. لهستان در طول ۸۰ سال، هیچ پرخاشی را از سوی تماشاگران ندیده بود. اما در دهه ۱۹۸۰ میلادی که لخ والسا ظهور کرد و زمینه سیاسی لهستان به هم ریخت و جامعه ملتهب شد، اولین بطری از سوی تماشاگران به زمین پرتاب شد و به سر داور برخورد کرد. این مثال تاریخی درستی است. برخی سوال‌ها را در جلسه‌های خبری می‌بینیم که از سوی خبرنگارانی مطرح می‌شود که ۲۰ سال سن دارد، هیچ فوتبالی بازی نکرده و دیپلم هم ندارد و نقد هم متوجه یک مربی تحصیلکرده و دانش است. نقد هم سوالی است که آدم شاخ درمی‌آورد. این دلیل رد همه منتقدان ورزش و اهالی مطبوعات نیست و در میان مطبوعاتی‌ها بسیار آدم‌های باسواد، شرافتمند و درستی هم هستند اما موج غالب در فوتبال، موج سخیف است. وقتی این موج مبتذل انتقادات حاکم می‌شود، روی بازیکنان و مربیان و روسای باشگاه‌ها هم تأثیر می‌گذارد. بازیکنان ناچار می‌شوند برای باقی ماندن خودشان باج بدهند، اینجااست که قارچ‌های غیرواقعی ارتباطات رشد می‌کنند چون زمینه‌اش مساعد شده است. اینچنین است که شاهدیم فلان مربی یا خبرنگار با گزارشگر و مجری پول می‌گیرند و بازیکن به تیم‌ها می‌آورد. حالا هر منتقدی که می‌بیند شرایط اقتصادی زندگی‌اش خوب نیست، این فضای ناسالم را می‌پذیرد. چون بنیان فوتبال هم سست شده است، بنابراین جامعه ورزش هم روابط غیرواقعی و ناسالم را می‌پذیرد. انصافاً در فوتبال، یک نوع ظلم‌گرایی وحشتناک حاکم شده است، مثلاً یک جوانی که در یک تیم خیلی خوب هم کار می‌کند، نابودش می‌کنند چون می‌خواهند یک نفر دیگر را جایگزین او کنند.

– **جریان نقد که این سال‌ها در برنامه‌های تلویزیونی رشد پیدا کرده و چون حوزه‌های نقد در این عرصه هم آزادانه دنبال می‌شود، آیا می‌تواند باعث اشاعه فرهنگ انتقاد و نقدپذیری در جامعه به خصوص جامعه عام که مخاطب فوتبال هم هست، شود؟**
بله. من فکر می‌کنم این‌ دو مقوله باید به طور موازی پیش بروند. با توجه به اینکه کمی در زمینه نقد در جامعه عقب هستیم، باید یک فعالیت وسیع و چندجانبه‌ای از سوی ارگان‌های مختلف انجام بدهیم. با توجه به اینکه تلویزیون یک رسانه فراگیر سمعی و بصری است و مخاطبان آن طیف‌های مختلف جامعه را دربرمی‌گیرد و مخاطبان خیلی راحت می‌توانند آنچه را دوست دارند در تلویزیون پیدا کنند و تأثیرگذاری آن هم بسیار بالاست. طبیعی است وقتی در تلویزیون یک نقد انجام می‌شود، یک طیفی از جامعه را پشت سر خود قرار می‌دهد و آنها انتقاد و انتقادپذیری را از تلویزیون یاد می‌گیرند. اما اینکه تلویزیون چقدر می‌تواند در این زمینه فعال شود و اصلاً چقدر اختیار دارد که وارد این مقوله شود جای بحث دارد.

کلیشه‌های ترین مثالی که از زبان هر خارجی که تجربه زندگی در ژاپن را دارد، شنیده می‌شود این است که معمولاً اگر دو نفر هنگام راه رفتن یا خرید در فروشگاه به هم برخورد کنند، هیچ یک به دنبال مقصر نخواهد بود و هر دو به طور خود کار از دیگری عذرخواهی می‌کنند.قاطعه‌نامه یاروم که حاکم شدن چنین فرهنگی بر جامعه، نیاز به مطرح کردن نقد و انتقاد فردی را از میان خواهد برد و در صورتی که افراد، هر که کدام به سهم خود بیش از آنکه سخن گویند و دیگران را نقد کنند و به باد انتقاد گیرند، به خودسازی پرداخته و خویشان خویش را به نقد کشند، جامعه، زیباتر و احتیاج به شمشیر نقادی، کم‌رنج‌تر خواهد شد.لئو تولستوی نویسنده بزرگ روسی، کلامی عبق و پرمعنا دارد و به درستی می‌گوید: «مشکل این است که همه در فکر این هستند دنیا را تغییر دهند، ولی کسی نمی‌خواهد از خود شروع کند.»

باشد. یکی از خصوصیات اخلاقی بسیار ارزشمند و پسندیده ژاپنی‌ها که شاید بتوان گفت اکثریت مطلق مردم این کشور، در رفتارهای فردی خود، چه در شخصیت حقوقی در محیط کار و نیز در شخصیت حقیقی‌شان در زندگی شخصی و اجتماعی، آن را رعایت می‌کنند، فرهنگ پذیرش اشتباه و سپس عذرخواهی در جهت جبران آن است. به اعتقاد من روح این فرهنگ در هر جامعه، فوق‌العاده تحسین‌برانگیز است و به برقراری آرامش اجتماعی و انفرادی کمک می‌کند و کمبود چنین فرهنگ ارزشمندی در کشور غریزمان ایران و در دیگران در مقابل عرف این جامعه، از بیان انتقادات صریح و مستقیم پرهیز کرده و به جای آن، به دنبال روش‌های غیرمستقیم برای ابراز نظر خود

چنین ادعایی دشوار باشد که همان سیاستمدار، رئیس یک سازمان، مدیر یک شرکت و هر مقام مسوول در هر سطح که در شخصیت حقوقی خود، مخالفان خود را به باد شدیدترین انتقادهای می‌گیرد و خود نیز، حداقل در ظاهر امر، انتقادپذیر است و در صورت اثبات صحت انتقادات مطرح شده، مسوولیت اشتباه خود را با شهامت می‌پذیرد، هنگامی که در شخصیت حقیقی خود ظاهر شود، چاره‌ای ندارد جز اینکه با فرهنگ غالب در جامعه ژاپن، خود را سازگار کرده و در برخورد با دیگران در رفتار و کلام خود، محافظه‌کاری پیش گیرد و مطابق عرف این جامعه، از بیان انتقادات صریح و مستقیم پرهیز کرده و به جای آن، به دنبال روش‌های غیرمستقیم برای ابراز نظر خود

داوطلبانه و با قبول مسوولیت ناکامی در محقق ۱۰ سال گذشته به تدریس زبان انگلیسی در ژاپن اشتغال داشته است در همین رابطه می‌گفت تجربه تدریس خصوصی در این کشور، به او آموخته برای انتقاد از شاگردان خود، باید با احتیاط عمل کرده و در پی راه مناسبی باشد که به گونه‌ای غیرمستقیم، بدون دلسرد کردن یا رنجاندن شخص، ضعفش را به او گوشزد کند. در صحنه سیاسی ژاپن، طرح انتقادات شدیدالحن و صریح و بی‌برده در جلسه علنی مجلس، در میزگردهای تلویزیونی و به شیوه‌های مختلف در مطبوعات، به تدریس و طرح متداول است. برای اثبات این ادعا، با نگاهی گذرا می‌توان مشاهده کرد که در طول چهار سال گذشته چهار نخست‌وزیر به دلایل مختلف ولی به شکل

ژاپنی‌ها راحت عذرخواهی می‌کنند

در عین حال دوست ایرانی دیگری که در طول ۱۰ سال گذشته به تدریس زبان انگلیسی در ژاپن اشتغال داشته است در همین رابطه می‌گفت تجربه تدریس خصوصی در این کشور، به او آموخته برای انتقاد از شاگردان خود، باید با احتیاط عمل کرده و

•